

## بررسی کتاب پیدایش رمان فارسی براساس نظریه وینی و داربلنه

روح اله قاسمی\*

### چکیده

کریستوف بالایی یکی از ایران‌شناسانی است که مدتهای طولانی از عمر خود را صرف مطالعه ادبیات فارسی نمود و حاصل آن هم کتابی شد با عنوان *Genèse du roman persan moderne* که توسط خانم مهوش قویمی و خانم نسرین دخت خطاط به فارسی برگردانده شده است. مطالعه ترجمه این کتاب و مقایسه آن با متن فرانسوی از این لحاظ که موضع‌گیریهای مترجمان را در برابر متن در چالشهای گوناگون نشان میدهد می‌تواند برای دانشجویان و علاقمندان ترجمه جالب باشد. در تحلیل این متن از روش وینه و داربلنه استفاده شده که یکی از نظریه‌های پرکاربرد در این زمینه است. در این مقاله تلاش می‌شود نشان دهیم مترجم از چه راهکارهایی استفاده میکند تا خواننده را با متن بیشتر همراه کند و پیام موجود در آن را بهتر منتقل نماید. در حقیقت تلاش می‌کنیم به این سوال اساسی پاسخ دهیم که مترجم چرا به چنین انتخابهایی دست می‌زند و هدف او از کاربرد یک ساختار، یک فعل یا یک عبارت چیست؟ در نهایت هم این نتیجه بدست می‌آید که ترجمه مقصدگرای این کتاب به دنبال جلب نظر خواننده فارسی زبان و فهماندن مطالب کتاب به فارسی‌ترین شکل ممکن است.

**کلیدواژه‌ها:** کریستوف بالایی، مهوش قویمی، رمان فارسی، داربلنه، وینه

\* استادیار گروه زبان و ادبیات فرانسه، دانشگاه شهید بهشتی، r\_ghasemi@sbu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۰/۰۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۴/۱۶

## ۱. مقدمه

زمانی که سخن از ترجمه به میان می‌آید اولین و ساده‌ترین تعریفی که به ذهن می‌رسد می‌تواند چنین باشد: برگردان یک متن از زبانی به زبان دیگر. این جمله با اینکه پایه و اساس عمل ترجمه را تشکیل می‌دهد اما می‌تواند مبهم و چندپهلوی هم باشد چرا که به درستی ویژگیهای عمل ترجمه، خصوصیات و الزامات یک ترجمه درست را تعیین نمی‌کند. اندیشیدن در مورد معیارهای ترجمه درست از نیمه دوم قرن گذشته رواج بیشتری گرفت و ذهن بسیاری از محققان علوم زبان و علوم‌شناختی را معطوف خود کرد. افرادی چون شلایرماخر (Schleiermacher) و اشگلگ (Schlegel) را می‌توان از پیشگامان ترجمه‌شناسی دانست؛ "در این دوره محققان تاکید بسیاری بر جنبه تجربی ترجمه و نقش مترجم داشتند". از نیمه دوم قرن بیستم به بعد با ظهور محققانی نظیر اشتاینر (Steiner) عصر جدیدی از مطالعات ترجمه را شاهد هستیم که کم‌وبیش با نوعی تفکر هرمنوتیکی بر روی ترجمه همراه است و بدین ترتیب ترجمه به یکی از مسائل اساسی در علوم تبدیل می‌شود و ترجمه‌شناسی تبدیل به علمی می‌گردد که هدفش روشن کردن زوایای گوناگون عمل ترجمه و راهکارهایی برای "زندگی بین زبانهای مختلف" است (Guidère 2016: 21). بعدها با نظریه‌پردازانی همچون لدمیرال (Jean-René Ladmiral) نظریه ترجمه مقصدگرا و مبدأگرا مطرح شد و افرادی همچون وینه (J.-P. Vinay) و داربلنه (J. Darbelnet) از منظر سبک‌شناسی به ترجمه نگرستند. اما وجه مشترک همه آنها یک چیز بود: یافتن معیاری مناسب و درست برای سنجش ارزش یک ترجمه. دشواری کار آنجایی خود را نشان می‌داد که محقق باید با نیروی ناشناخته‌ای به نام انسان که سرشار از توانایی‌های بسیار است روبرو گردد. هرچند با پیشرفت تکنولوژی ماشین‌های مترجم هم هر روز جای خود را بیشتر در این مقوله باز می‌کنند اما همچنان انسان حرف اول را در ترجمه را می‌زند.

با اینکه ترجمه هیچگاه محدود به علومی خاص نبوده و مترجمان مختلف در زمینه‌های بسیار متنوع فعال بوده‌اند اما دشواری تحلیل و بررسی یک اثر ترجمه‌شده آنجایی ملموس‌تر و پررنگ‌تر می‌شود که سخن از ترجمه علوم‌انسانی در میان باشد. و طبیعتاً تحلیل یک اثر ترجمه شده بوسیله استادانی که خود از بزرگان این رشته هستند کاری بسیار دشوار و حساسیت برانگیز می‌تواند باشد.

در بین کتاب‌های مربوط به ادبیات فارسی که توسط غیرایرانیان نوشته شده‌اند و بسیار مورد توجه قرار گرفته‌اند باید به کتاب "Genèse du roman persan moderne" نوشته

کریستوف بالایی (Christophe Balajy) اشاره کرد. این کتاب در سال ۱۹۹۸ (سال ۱۳۷۷ شمسی) به چاپ رسید. نویسنده کتاب تلاش می کند تا با بررسی داستانهای مختلف فارسی نحوه شکل گیری و ساختارهای آنها را با یکدیگر مقایسه کرده و در نهایت به بررسی نحوه حضور شخصیتها در داستان بپردازد. از این منظر که این کتاب یکی از مهمترین کتابهای نوشته شده بوسیله یک فرد غیر ایرانی در مورد رمان فارسی است، اهمیت بسیاری دارد چرا که با وجود اینکه مطالب و کتب بسیاری در مورد شعر فارسی نگاشته شده است اما به نظر میرسد مطالعات انجام شده در زمینه رمان بسیار محدود باشند. این کتاب در همان سال توسط سرکار خانم مهوش قویمی و سرکار خانم نسرین دخت خطاط به فارسی برگردانده شده و با عنوان "پیدایش رمان فارسی" در ایران به چاپ رسید. هدف از این مقاله این است که بعد از گذشت بیش از دو دهه از انتشار این کتاب، نگاهی اجمالی به ترجمه فارسی آن داشته باشیم تا به بررسی نقاط ضعف و قوت آن بپردازیم.

در این مقاله تلاش خواهیم کرد مدلی برای نحوه ترجمه این کتاب ارائه نماییم تا از طریق آن بتوان نگاه و نظرات مترجمین را در مورد ترجمه یک اثر ادیباتی (و نه ادبی) بدست آورد. هدف از ارائه این تحلیل تنها بررسی درستی یا نادرستی معادلات انتخاب شده و سنجیدن ترجمه بر اساس دو معیار خوب یا بد نیست. بلکه نویسنده این تحقیق تلاش میکند چگونگی ترجمه این کتاب را واکاوی نماید و دیدگاههای مترجمان را از خلال ترجمه شان روشن سازد. در حقیقت برخلاف بسیاری از تحلیل های دیگر که دو سوال اساسی را مدنظر قرار میدهند: "چگونه باید باشد" و "چگونه است" (حقانی ۱۷۲:۱۳۸۶)، این تحقیق به دنبال پاسخ به یک سوال اساسی است: "چرا چنین است؟" در واقع با بهره گیری از روشهای مختلف نقد ترجمه تلاش می کنیم هدف مترجم را از نحوه گزینش واژه ها و ترجمه عبارتها بفهمیم و به این سوال اساسی پاسخ دهیم که مترجم در پس چنین انتخابهایی در پی چه بوده است؟ در حقیقت این تحقیق از یک مطالعه ساختاری صرف کمی پا را فراتر می نهد تا به جنبه های انسانی تر کار بپردازد، به این معنی که مترجم به عنوان یک انسان که قصد ترجمه متنی را دارد که توسط یک انسان نوشته شده از چه روشهایی برای انتقال این معنا استفاده می کند. در حقیقت هدف اصلی این است که بدانیم چرا مترجم از چنین ساختارهایی استفاده کرده و چه هدفی را دنبال می کرده است؟

برای رسیدن به این هدف طبیعی است که استفاده از یک ابزار تحلیلی به تنهایی نمی تواند کارگشا باشد. به همین دلیل در این مقاله تلاش شده است تا نظریه وینه و داربلنه به

عنوان نظریه اصلی در نظر گرفته‌شود و برای تکمیل نظرات و تدقیق آراء، در صورت لزوم، از روشهای دیگری هم در کنار آن استفاده شده‌است. با این حال باید چنانچه لدمیرال بیان کرده، از یک "تروریسم نظریه‌گرا" (Ladmiral 1979: 8) پرهیز کنیم چراکه علوم زیانسناسی به تنهایی نمی‌توانند روشی جامع و کامل برای تحلیل یک ترجمه ارائه دهند.

## ۲. نظریه و تحلیل

با توجه به اینکه روش تحلیلی که داربلنه و وینه ارائه کرده‌اند بسیار مورد توجه محققان قرار گرفته و در ایران هم مقالات متعددی با موضوع کاربست این روش بر روی متون مختلف نوشته شده‌اند شاید توضیح مفصل و طولانی تمامی هفت موردی که در این روش ذکر شده‌اند توضیح واضح‌تر باشد؛ به همین دلیل تنها به توضیح کوتاهی در هر مورد اکتفا میکنیم و به ارائه نمونه‌ای از متن یادشده می‌پردازیم. البته ذکر این نکته هم ضروری است که از بین هفت مقوله‌ای که وینی و داربلنه ذکر میکنند، برای تعادل (Equivalence) موارد قابل ذکری که بتوان آنها را مورد تحلیل قرار داد دیده نشد.

### ۱.۲ ترجمه مستقیم

۱. وامگیری (Emprunt) به مقوله‌ای گفته میشود که مترجم در زبان مقصد با نقصان کلمات مناسب برای بیان برخی ایده‌ها روبرو می‌شود و لذا تلاش می‌کند تا با استفاده از زبان مبدأ به رفع این نقصان بپردازد. در حقیقت این مقوله زمانی رخ می‌دهد که واژه معادل مناسب در زبان مقصد وجود نداشته‌باشد و مترجم از همان واژگان اولیه در ترجمه خود استفاده می‌کند. وامگیری گاه آنقدر متعدد و فراوان میشود که گاه از خلال ترجمه وارد زبان مقصد میشود (Vinay & Darbelnet 1977: 47). بهترین نمونه در این مقوله اسامی خاص هستند که مترجم به ناچار نحوه تلفظ آنها را از زبان فرانسه به عاریت گرفته‌است. اما نحوه برخورد مترجم با این اسامی جالب توجه‌است.

مترجم در برخورد با این اسامی به روشهای مختلف رفتار کرده‌است:

- افزودن نام

Le voyage autour du monde en quatre-vingts jours de Verne, Robinson Crusoe de Defoe ou Les voyages de Gulliver de Swift. (Balay, 1988 : 60)

سفر به دور دنیا در هشتاد روز اثر ژول ورن، روبنسون کروزوئه اثر دانیل دفویا سفرهای گالیور اثر جاناتان سوییفت. (بالایی ۱۳۷۷: ۷۱)

چنانچه دیده می شود نویسنده فرانسوی زبان به دلیل اینکه این نامها بسیار برای خوانندگان آشنا هستند نیازی ندیده که نام آنها را هم ذکر کند و تنها به نام خانوادگی بسنده کرده است. اما مترجم همچنان برای اینکه خواننده دچار ابهام نگردد نام آنها را هم ذکر می کند. چرا که بسیاری از نویسندگان با نام خانوادگی به تنهایی خیلی شناخته شده نیستند مانند ژول ورن و خواننده فارسی زبان عادت دارد نام آنها را کامل بشنود.

- جایگزینی حرف اول با نام کامل:

افزودن نام نویسنده را در بخش دیگری از کتاب به صورت دیگری می توانیم مشاهده کنیم:

De la période précédente, une bonne part des auteurs se maintiennent tels qu'A. Dumas et J. Verne, Ponson du Terrail et E. Sue, V. Hugo et Bernardin de Saint-Pierre. (Balay, 1988 : 61)

بسیاری از نویسندگان دوره پیشین از جمله الکساندر دوما، ژول ورن، پنسون دوترای، اوژن سو، ویکتور هوگو و برناردن دو سن پی یر، موقعیت سابق خود را حفظ میکنند. (بالایی ۱۳۷۷: ۷۳)

در اینجا هم با اینکه نویسنده تنها به ذکر حرف اول نام نویسنده اکتفا کرده اما مترجم نام آنها را کامل ترجمه کرده است.

- عدم تغییر در نام نویسنده:

با این وجود استراتژیهای فوق همه جای متن رعایت نمی شوند و گاه دیده می شود که اسامی دقیقاً به همان شکل متن مبدا ترجمه می شوند:

C'est pourquoi il n'y a rien d'étonnant, en définitive, à voir mettre sur le même plan Voltaire, Fénelon et Dumas. (Balay 1988 : 59)

پس در نهایت جای تعجب نیست که ولتر، فنلون و دوما را در یک سطح قرار داده باشند. (بالایی ۱۳۷۷ : ۷۰)

چنانچه می بینیم مترجم حتا در مورد اسامی کمتر شناخته شده مانند "فِنلون" توضیح بیشتری نمی دهد و حتا از ذکر نام لاتین این نویسندگان در پاورقی هم خودداری می کند.

شاید اگر در مورد همه اسامی خاص مترجم با یک رویه خاص و هماهنگ رفتار می‌کرد ترجمه یکدست‌تر و متناسب‌تری بدست می‌آمد.

۲. ترجمه مستقیم یا واژه به واژه (Traduction littérale ou mot à mot) زمانی اتفاق می‌افتد که زبان دوم در دو سطح واژگان و ساختار قابلیت تناظر با زبان مبدأ را داشته‌باشد. در حقیقت بدون نیاز به تغییر ساختار نحوی جمله بتوان آنرا به معادل‌های مناسب و صحیح به زبان دوم برگرداند (Vinay & Darbelnet 1977: 48).

با بررسی متن کتاب "پیدایش رمان فارسی" موارد بسیاری از این مقوله را می‌توان یافت. به عنوان مثال

Si quelques auteurs se maintiennent, d'autres disparaissent, de nouveaux font leur entrée sur la scène littéraire. (Balaÿ 1988 :60)

اگرچه برخی از نویسندگان جایگاه خود را حفظ می‌کنند لیکن برخی دیگر از دور خارج می‌شوند و نویسندگان جدیدی در صحنه ادبی ظاهر می‌گردند. (بالایی ۱۳۷۷: ۷۲-۷۱)

چنانچه دیده می‌شود از لحاظ چینش واژگان و نیز ساختار جمله تا حدود زیادی این دو جمله با یکدیگر تطابق دارند و می‌تواند نمونه‌ای از یک ترجمه لفظ‌به‌لفظ باشد. در حقیقت این روش از ترجمه به مترجم اجازه داده تا با رعایت محدودیتها و ویژگیهای دوزبان بدون اینکه به فرم اصلی جمله آسیبی وارد شود و یا معنای آن دچار نقصان شود عمل ترجمه انجام گردد.

با اینحال باید به برخی موارد هم اشاره‌شود که شاید مهمترین آنها علائم سجاوندی جمله هستند. در جمله فرانسوی دو بار از ویرگول استفاده شده چرا که کل جمله از سه عبارت متفاوت تشکیل شده‌است که توالی آنها یکی پس از دیگری معنای کل جمله را تولید می‌کند. اما در ترجمه فارسی این علائم حذف شده‌اند. برای ایجاد ارتباط بین جملات یکبار از کلمه ربط "لیکن" و یکبار هم از حرف ربط "و" استفاده شده‌است. علت کاربرد چنین کلماتی را شاید بتوان با ساختار شرطی جمله توضیح داد. در زبان فارسی "اگرچه" نشان‌دهنده نوعی تعارض یا تضاد در دو عبارت است. در لغتنامه دهخدا هم واژه "باوجود اینکه" و "هرچندکه" به عنوان معادل آن ذکر شده است.<sup>۱</sup> به عنوان مثال: اگرچه پیش خردمند خامشی ادب است/ به وقت مصلحت آن به که در سخن کوشی (نظامی). با این وصف، در این جمله که با "اگرچه" آغاز شده باید منتظر نوعی تضاد در دوطرف عبارت

باشیم. این تضاد را در جمله مبدا با ویرگول نشان داده‌اند اما مترجم ترجیه داده واضح‌تر و روشن‌تر این تعارض بین دو جمله را نشان دهد و به همین دلیل از کلمه "لیکن" به جای ویرگول استفاده کرده‌است. اما در قسمت انتهایی جمله فارسی، حرف ربط "و" نوعی دوگانگی معنایی در متن بوجود آورده‌است. گویی ظهور نویسندگان جدید نتیجه خروج عده‌ای دیگر بوده‌است. در حالیکه در متن فرانسوی، این دو عبارت در دنباله عبارت اول استفاده میشوند و نشان دهنده تعارض با قسمت اول هستند. به نظر می‌رسد که اگر مترجم به جای "و" از همان ویرگول استفاده میکرد و در عبارت سوم حرف اضافه "هم" را اضافه می‌کرد به راحتی دو پهلو بودن متن و ابهام آن از بین می‌رفت.

این تکنیک بیشتر در مورد زبانهای هم‌خانواده و هم‌فرهنگ کاربرد بیشتری دارد و نشان‌دهنده هم‌پوشانی بیشتر این زبانهاست. شهریار نیازی معتقد است: "در مورد زبانهای شرقی و غربی که اغلب هم‌خانواده نیستند احتمال دارد بکارگیری این تکنیک به نتایج قابل قبولی منجر نشود" (نیازی ۱۳۹۸:۵۹). به همین دلیل مترجم ناچار است به برخی تغییرات جزئی دست بزند تا بتواند ترجمه درستی ارائه دهد. در واقع مترجم در عین حال که عبارت فارسی را به درستی جایگزین عبارت فرانسه کرده، اما تغییر علائم سجاوندی نوعی دگرگونی نامحسوس در زاویه دید جمله بوجود آورده‌است.

۳. گرت برداری (calque): وینه و داربلنه در این دسته بندی به مواردی اشاره می‌کنند که مترجم ناچار است با حفظ ساختارهای دستوری زبان مبدأ اجزای یک عبارت را به صورت کلمه به کلمه ترجمه کند. از این روش در مواردی استفاده می‌شود که عبارتهای زبان مبدأ معادل خاصی در زبان مقصد ندارند و مترجم باید به ساختن معادلهای مناسب اقدام کند. مثالهای بارز این نظریه اصطلاحاتی مانند آسمان خراش (gratte-ciel) یا سیب زمینی (pomme de terre) هستند.

در مورد ترجمه کتاب حاضر موارد جالبی به چشم می‌خورند. به عنوان نمونه در صفحه ۹۳ از متن اصلی دو اصطلاح ترکیبی دیده می‌شوند: "cadre romanescque" و "forme romanescque". این دو اصطلاح عملاً معادل خاصی در فارسی ندارند و به یکی از فاکتورهای دخیل در رمان نویسی اشاره می‌کنند. مترجم ناچار است که یک اصطلاح جدید به کار ببرد تا هم مفهوم مورد نظر را منتقل نماید و هم اینکه ساختارهای زبان مبدأ را حفظ نماید. معادلهای به کارگرفته شده به ترتیب به صورت "چارچوب رمانی" و "صورت رمانی" در صفحه ۱۰۲ متن فارسی استفاده شده‌اند. این دو عبارت اسمی، از یک اسم و

یک صفت ترکیب شده‌اند که البته نکته جالب در ساختار صفتی است که از زبان فرانسه به عاریت گرفته شده‌است. در حقیقت مترجم از یک اسم خارجی به همراه پسوند صفت ساز فارسی بهره گرفته‌است. در واقع میتوان گفت که همین صفت خود نمونه جالبی از کاربرد وامگیری (emprunt) در گرده برداری است.

## ۲.۲ ترجمه غیر مستقیم (Traduction oblique)

### ۱. جابجایی / ترانهشتی (Transposition)

به مقوله‌ای گفته میشود که مترجم بدون تغییر در معنای کلمات نوع و نقش دستوری آنها را تغییر می‌دهد. به عنوان مثال از اسم به جای فعل و یا از صفت به جای قید استفاده می‌کند. این مقوله به دودسته اجباری و اختیاری تقسیم می‌شود که جابجایی اختیاری زمانی رخ می‌دهد که مترجم امکان ترجمه لفظ به لفظ را دارد اما ترجیح میدهد ساختار آنرا عوض کند. اما در جابجایی اجباری مترجم به دلیل محدودیتهای زبان مقصد چاره‌ای جز تغییر ساختار دستوری کلمات ندارد (Vinay&Darbelnet 1977: 50).

### Descriptions des sources et méthode (Balay : 49)

توصیف سرچشمه‌ها و روشها (بالایی ۱۳۷۷:۵۱)

در این مثال تغییر مقوله دستوری جمع / مفرد را شاهد هستیم. از طرفی کلمه descriptions به صورت جمع ترجمه شده و از طرف دیگر کلمه مفرد méthode به شکل جمع ترجمه شده است. با توجه به اینکه کاربر زبان فارسی عادت به استعمال کلمات یک شکل در کنار یکدیگر دارد به نظر می‌رسد که مترجم تلاش کرده تا با کاربرد دو اسم جمع در کنار یکدیگر هم آوایی بیشتری در متن بوجود آورد و با استفاده از آن متن زیباتری ارائه نماید.

البته این کاربرد میتواند در نهایت به درک دیگری از این عبارت منجر گردد. در ساختار فرانسوی کلمه توصیف و "سرچشمه‌ها" با حرف اضافه "de" به هم پیوند خورده‌اند و نوعی ترکیب اضافی را بوجود آورده‌اند و از اسم دیگر یعنی méthode جدا می‌شوند. در حقیقت در عنوان این بخش از کتاب ما دو گروه اسمی (groupe nominal) می‌بینیم. گروه اول به طور جداگانه از دو اسم و گروه دوم از یک اسم تشکیل شده است. در حقیقت حرف اضافه de دیگر قابل بسط برای دو اسم نیست. در حالیکه در ترجمه چنین استنباط می‌گردد که کلمه "توصیف" هم برای "سرچشمه‌ها" و هم برای "روشها" استفاده



شده است. شاید اگر کلمه "روشها" به همان شکل مفرد به کار می‌رفت این دوگانگی معنایی کم‌رنگ‌تر می‌شد.

جابجایی مقوله بسیار مهم و چشمگیری در ترجمه است به صورتیکه می‌توان آنرا متداول‌ترین تغییر ساختاری انجام گرفته توسط مترجمان در نظر گرفت (ماندی، ۱۰۹:۱۳۹۱). در بخش دیگری از این کتاب به این جمله بر می‌خوریم:

Quand on entreprend une étude de ce genre, on croit toujours nécessaire de restreindre le champ d'observation, croyant par là se garantir toute la précision et la rigueur voulues. (Balaÿ 1988 : 52)

زمانی که چنین پژوهشی را آغاز می‌کنیم همواره بر این باور هستیم که باید نگاه خود را محدود سازیم و می‌پنداریم که بدین ترتیب تمام صحت و دقت لازم را تضمین کرده‌ایم. (بالایی ۱۳۷۷: ۵۵)

مترجم تلاش کرده تا آنجا که ساختارهای زبان فارسی امکان می‌دهند متن فارسی را بر اساس متن فرانسوی تنظیم و ترجمه کند و بدین ترتیب نه تنها پایبندی خود را به معنا حفظ کرده بلکه در فرم جملات هم تا جایی که امکان داشته تلاش کرده تا ساختار متن مبدا حفظ گردد.

در این بین مواردی هم دیده می‌شوند که جالب توجه هستند. برای مثال فعل croire به معنی "باورداشتن، معتقدبودن، اعتقاد داشتن" است. اما مترجم با تغییر ساختار آن در ترجمه، از عبارت "بر این باور هستیم" استفاده کرده است. در این مورد می‌توان نمونه‌ای از ترانپزیشن (transposition) را دید که خود باعث ایجاد لایه دیگری از زبان در متن می‌شود: یک فعل با عبارت اسمی خود جایگزین می‌شود و مترجم ناچار است فعل متنظر با آنرا استفاده کند. "باور داشتن" نوعی همایند (Collocation) است به همین دلیل نمی‌توان ساختار آن را تغییر داد. در حقیقت در این مورد با تبدیل فعل به نوعی ساختار ربطی (با استفاده از فعل ربط "بودن") متن ترجمه از سطح زبانی بالاتری برخوردار شده است؛ به این معنا که معادل‌های فعلی "croire" مانند "معتقد بودن" به خودی خود در سطح زبان روزمره استفاده نمی‌شوند و به جای آن از جایگزینی مانند "فکر کردن" استفاده می‌شود. در حقیقت اگر گویشور زبان فارسی به جای اینکه بگوید "من فکر میکنم" بگوید "من معتقد هستم" یا "من باور دارم" سطح زبان خود را از زبان عامیانه و روزمره بالاتر برده و به سطح زبان رسمی نزدیک کرده است. حال اگر به جای این افعال ساختار مورد استفاده در این متن را

بکارگیرد باز هم سطح زبان نوشتار از سطح رسمی بالاتر رفته و به زبان ادبی نزدیک شده‌است.

اما در زبان فرانسه فعل croire در هر سه سطح کاربرد دارد:

- Ce que la bouche s'accoutume à dire, le cœur s'accoutume à le croire.  
(Baudelaire)

- آنچه که دهان به گفتنش عادت دارد، قلب به باور کردنش عادت دارد. (بودلر)

- Nous savons bien que nous mourrons, mais nous ne le croyons pas. (Bourget)

- ما می‌دانیم که خواهیم مرد اما آنرا باور نداریم. (بورژ)

- Je n'aurais jamais cru que l'on pût tant souffrir. (Musset)

- هرگز فکرنمی‌کردم که می‌توان تا این حد زجر کشید. (موسه)

در حقیقت تفاوت بین دو زبان به مترجم این اجازه را می‌دهد که با توجه به شرایط متن یکی از جنبه‌های فعل را در نظر گرفته و سطح زبان متن خود را تغییر دهد. به بیان دیگر برای یافتن معادل برای فعل croire، مترجم با چند گزینه روبروست که هر یک از آنها نشان‌دهنده نوعی تفاوت در نگرش نویسنده یا مترجم است. آنچه که داربلنه واحدهای معنایی (sémantiques unités) می‌نامد در این مورد با یک سه گانه معنایی روبروست که هر یک از آنها کارکرد ویژه خود را در متن دارند.

۲. تغییر بیان (Modulation) به مقوله‌ای گفته می‌شود که مترجم تغییری جزئی در زاویه دید پیام ایجاد می‌کند. در حقیقت، گاه در یک ترجمه لفظ به لفظ یا در یک مورد جابجایی ممکن است ترجمه به درستی صورت گرفته باشد، اما نحوه بیان آن متفاوت باشد (Vinay&Darbelnet 1977: 51).

اهمیت مقوله تغییر بیان تا حدی است به گفته ماندی، وینه و داربلنه از آن به عنوان محکی برای یک مترجم شایسته سخن می‌گویند (Ibid.). در مورد کتاب حاضر، با توجه به اینکه حجم مطالب آن بسیار زیاد است نویسنده تلاش کرده تا با در نظر گرفتن عناوین و نیز زیرعنوانهای مختلف، مطالب را منسجم‌تر و دسته‌بندی شده‌تر به خواننده ارائه نماید. ترجمه عناوین بخشهای مختلف این کتاب هم می‌تواند حاوی مطالب جالبی باشد. به عنوان نمونه در صفحه ۵۹ کتاب اصلی یک عنوان بدین صورت دیده می‌شود:

Auteurs traduits

### Première partie : des origines à 1900

این قسمت در ترجمه فارسی در صفحه ۶۹ بدین صورت برگردان شده است:

۳-۳-۱ نویسندگانی که آثارشان ترجمه شده است.

۳-۳-۱ اولین دوره: از آغاز تا سال ۱۲۹۷ ش / ۱۹۰۰ م.

در این قسمت از ترجمه می‌توان به چند نکته اساسی اشاره کرد :

عنوان این قسمت در زبان فرانسه از یک عبارت اسمی متشکل از یک اسم و یک صفت تشکیل شده است. صفت به کار رفته ریشه فعلی دارد و در حقیقت نقش صفت مفعولی بازی می‌کند. به همین دلیل با اینکه هیچ فعلی در این بخش استفاده نشده اما به راحتی معنای فعلی در وجه مجهول را می‌توان از آن استنتاج کرد.

اما در متن ترجمه شده شرایط متفاوت است. مترجم یک عبارت اسمی را با یک جمله جایگزین کرده و این همان جنبه اجباری عمل است چرا که ترجمه مستقیم آن عبارت (نویسندگان ترجمه شده) در زبان فارسی متداول نیست. پس به دلیل اینکه گویشوران زبان فارسی از این ساختار استفاده نمی‌کنند مترجم مجبور به تغییر ساختار عبارت شده است. اما برای بهتر کردن معنای جمله، مترجم مجبور شده که کلمه (آثارشان) را هم به متن خود اضافه کند. این اضافه کردن، معنا را روشن‌تر کرده اما یک تغییر ساختاری دیگر هم در مقایسه با متن فرانسوی ایجاد کرده است. در متن اولیه عمل ترجمه کردن به نویسندگان بر می‌گردد. اما در عبارت فارسی، عمل ترجمه به آثار نویسندگان بر می‌گردد.

در قسمت دوم یعنی در زیرعنوان، باز هم با عمل اضافه کردن (ajout) مواجه هستیم. مترجم معادل فارسی سال ۱۹۰۰ میلادی را در متن اضافه کرده است. تنها دلیلی که می‌توان برای این کار ذکر کرد این است که مترجم تلاش کرده متن را فارسی‌تر نماید تا قابل درک‌تر باشد. بدین ترتیب خواننده سردرگمی کمتری احساس می‌کند و علاوه بر آن با توجه به اینکه این کتاب در مورد ادبیات فارسی نوشته شده شاید چنین افزودنی‌هایی خواننده را بیشتر در مسیر متن نگهدارد و جنبه فارسی‌تری به متن می‌بخشد.

همین مسئله را در ادامه این بخش هم می‌بینیم با این تفاوت که مترجم دیگر حتا سال میلادی را ذکر نمی‌کند و تنها به ذکر تاریخ شمسی اکتفا می‌کند. در عین حال که این مسئله می‌تواند به درک بهتر متن کمک نماید، این خطر وجود دارد که جنبه ترجمه کار فراموش شود و کم‌کم خواننده خود را در برابر متنی ببیند که گویی به فارسی نوشته شده است. اگر

کسی فقط همین چند صفحه از کتاب را ببیند با دیدن این تاریخهای شمسی شاید گمان کند که این کتاب به فارسی نوشته شده است. مانند:

Deuxième période : 1900-1921 (Balay 1988 : 60)

دومین دوره : ۱۲۷۹ تا ۱۳۰۰ ش (بالایی ۱۳۷۷: ۷۱)

[...] dans les années 30 [...] (Balay 1988 : 61)

در سالهای ۱۳۱۰ [...] (بالایی ۱۳۷۷: ۷۲)

Troisième période : 1921-1940 (Balay 1988 :61)

سومین دوره: ۱۳۰۰ تا ۱۳۱۹ ش. (بالایی ۱۳۷۷: ۷۲)

در این زمینه اگر بحث وفاداری به متن را در نظر بگیریم باید این نکته را در نظر گرفت که وفاداری تنها ترجمه لفظ به لفظ متن نیست. چنانچه متیو گیدر (Mathieu Guidère) معتقد است: " روش ترجمه با توجه به ماهیت متن مبدا تعیین می‌گردد. این همان روشی است که بوسیله جریان کارکردگرا (Fonctionnaliste) در آلمان در قرن بیستم بر آن تاکید میشود" (2013: 31-32). به عبارت دیگر در مورد وفاداری مترجم نمی‌توان نسخه واحدی برای تمامی متون در نظر گرفت و معیار تام و تمامی ارائه کرد که ارزش ترجمه متون گوناگون را بتوان با آن سنجید. در واقع مفهوم وفاداری دیگر آن چیزی نیست که در گذشته عنوان می‌شد و بیشتر همانندی لفظ به لفظ را مد نظر داشت. امبرتو اکو (Umberto Eco) در این زمینه معتقد است:

مفهوم وفاداری از این اعتقاد ناشی میشود که ترجمه یکی از اشکال تعبیر متن (interprétation) است و باید همواره به دنبال [...] نه تنها خواسته نویسنده بلکه خواسته متن باشد یعنی همان چیزی که متن در مورد زبانی که به آن زبان نوشته شده یا فرهنگی که از آن نشأت میگیرد به ما میگوید یا به ذهن ما متبادر میسازد. (۲۰۰۶:۱۸)

۳. همانند سازی (Adaptation)

گاهی موقعیتی که در تولید یک پیام استفاده شده در زبان مقصد وجود ندارد و باید این پیام با بازسازی موقعیت دیگری که به عنوان معادل در نظر گرفته می‌شود انتقال یابد (Vinay&Darbelnet 1977: 52-53). در حقیقت همانندسازی هم نوع خاصی از تعادل است که در موقعیت‌ها رخ میدهد. در حقیقت مترجم تلاش می‌کند تا با تغییر ارجاعات فرهنگی در یک متن معادل مناسبی را برای ارجاعاتی بیابد که در فرهنگ مقصد وجود ندارد

(Munday 2012: 111). از این روش در ترجمه برخی اشعار یا ضرب المثلهای استفاده می‌شود. به عنوان نمونه ضرب‌المثل فرانسوی *Le chat échaudé craint l'eau froide* در صورت ترجمه لفظ به لفظ به این شکل بیان میشود: "گربه داغ شده از آب سرد می‌ترسد". چنانچه دیده می‌شود ارجاعات معناساز فارسی برای بیان همین معنا متفاوت می‌باشند و از معادل "مار گزیده از ریسمان سیاه و سفید می‌ترسد" برای انتقال این تصویر استفاده می‌شود.

در مورد کتاب *پیدایش رمان فارسی*، یکی از مواردی را که شاید بتوان نمونه این مقوله دانست قسمتی از متن است که در صفحه ۵۸ کتاب اصلی آمده است:

Cette période a été suffisamment décrite aux moins pour le domaine français dans l'ouvrage de Dâvud Navvâbi 1984 pour que nous nous étendions plus sur ce sujet

\*\*\*

Il ressort des remarques précédentes que les deux premières périodes sont, en fait le prolongement l'une de l'autre.

مترجم با توجه به کلیت معنای این قسمت ترجیح داده است که به جای سه ستاره‌ای که دو قسمت متن را از یکدیگر جدا می‌کنند در صفحه ۶۸ عنوان "نتیجه" را برای این قسمت در نظر بگیرد. به نظر می‌رسد که باز هم تلاش مترجم بر این بوده که به خواننده فارسی‌زبان در خوانش متن کمک نماید تا فهم متن با چالش کمتری روبرو گردد. در واقع مفهومی را که یک فرانسه‌زبان از دیدن علامت سه ستاره درک میکند، مترجم فارسی همان معنا را با یک کلمه انتقال داده تا بتواند همان تصویر ذهنی را در خواننده فارسی‌زبان ایجاد کند. شاید بتوان این مسئله را متناظر با نظریه ژیل در مورد مدل‌های تلاش قابل توجه دانست: هر چه که بار شناختی کمتری بر ذهن وارد گردد کارکرد آن بهتر و آسان‌تر میشود (Gile 1985: 44).<sup>۴۸</sup> این مسئله نه تنها در مورد ترجمه بلکه در مورد خوانش متن نیز صادق است. در واقع مترجم تلاش کرده تا با دسته‌بندی قسمتهای مختلف متن قسمتی از بارنویسنده را هم به دوش بکشد. بدین ترتیب، خواننده فارسی‌زبان به جای دیدن سه ستاره (\*\*\*) که تنها نشان‌دهنده جدایی بین دو قسمت از یک متن است، با کلمه "نتیجه" مواجه می‌گردد و بدین ترتیب هم برای پایان متن آماده می‌شود و هم برای درک خلاصه آنچه که قبلاً در متن گفته شده است.

### ۳. نکته آخر

با وجود همه تحلیل‌ها و توضیحات ارائه شده و نیز تطابق‌های صورت گرفته بین دو متن هنوز یک سؤال ذهن نگارنده این سطور را که افتخار شاگردی هر دو استاد گرامی را داشته به خود مشغول می‌کند و پاسخی برای آن پیدا نشده است: چرا مترجمین محترم در عنوان کتاب صفت "مدرن" را حذف کرده‌اند؟ آیا کریستوف بالایی به تقسیم‌بندی زمانی خاصی قائل بوده که مترجمین نبوده‌اند؟ آیا تعریفی که بالایی از "مدرن" داشته با انگاشته‌های مترجمین همخوانی نداشته؟ یا اینکه اساساً به نظر مترجمین نمیتوان چنین تفکیکی قائل شد؟

### ۴. نتیجه‌گیری

کتاب "پیدایش رمان فارسی" یکی از مهمترین منابع خارجی است که در مورد ادبیات فارسی نگاشته شده است. در این مقاله تلاش شد تا تنها با چند مثال از ترجمه این کتاب به بررسی دیدگاه مترجم پردازیم. چنانچه ژرژ مونین معتقد است: "مشکلات مربوط به ترجمه در وهله اول در چارچوب علم زبان‌شناسی قابل بحث هستند" (Mounin 1963 : 17). می‌توان با بررسی چند نمونه به این نتیجه رسید که مترجم همواره تلاش کرده خواننده را پیش روی خود داشته‌باشد و عمل خوانش را تسهیل نماید. بدین ترتیب فهم متن هم آسان‌تر می‌شود. به عبارت دیگر نمونه‌هایی که مورد مطالعه قرار گرفتند به خوبی نشان‌دهنده جهت‌گیری مقصدمدار مترجمان این کتاب هستند. در برخی موارد حتی مترجم موارد متعددی را هم به متن اصلی اضافه کرده تا خواننده فارسی زبان راحت‌تر بخواند و بفهمد. با این وجود به نظر می‌رسد که وی در مواردی مانند پانویس‌های متن، گاه این هدف خود را فراموش می‌کند و خواننده در برخی موارد تا حدودی گمراه می‌شود. گاه هم به نظر می‌رسد که مترجم به این مسئله بیش از حد می‌پردازد به صورتی که خواننده گاه احساس می‌کند در برابر یک متن فارسی قرار دارد.

### پی‌نوشت‌ها

بررسی کتاب پیدایش رمان فارسی براساس نظریه وینی و داربلنه ۲۶۹

۲. هرچند که دانیل ژیل این مدل را برای ترجمه شفاهی ارائه کرده است ولی میتوان آنرا برای درک متن نیز معتبر دانست.

## کتابنامه

- بالایی، کریستوف (۱۳۷۷). *پیدایش رمان فارسی*، ترجمه مهوش قویمی و نسرين دخت خطاط، تهران: معین.
- حقانی، نادر (۱۳۸۶). *نظرها و نظریه های ترجمه*، تهران: امیرکبیر.
- ماندی، جرمی (۱۳۹۱). *معرفی مطالعات ترجمه: نظریه ها و کاربردها*، ترجمه علی بهرامی و زینب تاجیک، تهران: رهنما.
- نیازی، شهریار و همکاران (۱۳۹۸). "واکاوی بخشی از ترجمه رمان الشحاذ بر اساس الگوی نظری وینی و داربلنه"، *زبان پژوهی*، شماره ۳۰.

Balaÿ, Christophe (1998). *Genèse du roman persan moderne*, Peeters Publishers.

Eco, Umberto (2006). *Dire presque la même chose*, Paris : Grasset.

Gile, Daniel (1985). « Le modèle d'efforts et l'équilibre d'interprétation en interprétation simultanée », *Meta*, vol. 30, n° 1, 1985, pp. 44-48.

Guidère Mathieu (2013). *Introduction à la traductologie*, Bruxelles : De Boeck.

Ladmiral Jean-René (1979). *Traduire : Théorèmes pour la traduction*, Paris : Payot.

Mounin Geroge (1963). *Les problèmes théoriques de la traduction*, Paris : Gallimard.

Vinay Jean-Paul & Darbelent Jean (1977). *Stylistique comparée du français et de l'anglais*, Paris : Didier.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی